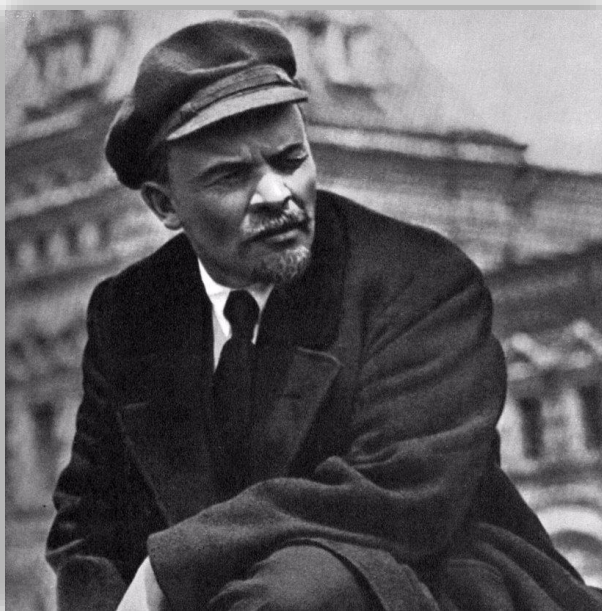


# متن و بستر استدلال لنین در «چه باید کرد؟»

آلن شاندرو



ترجمه‌ی آزاده ریاحی



اشاره: اکنون مدتی است که در دوره‌ی بحران مفهوم تحزب به سر می‌بریم. احزاب کمونیستی تاکنون موجود ورشکسته شده‌اند، اما مدل جدید تحزب هنوز زاده نشده است. حزب لنینی دست‌کم از سوی لنین به‌هیچ‌رو ادعای مدل عام تحزب برای همه‌ی شرایط و همه‌ی دوره‌های زمانی را نداشته است. اکنون، از سوئی با فرقه‌های تک‌صدایی، متکبر و بی‌مایه‌ی شبه‌لنینیستی مواجه‌ایم که هیچ بویی از تکثر نظری نبرده‌اند. از سوی دیگر نیز با فروپاشی شوروی و عروج نولیبرالیسم ضدیت با تحزب به مد زمانه تبدیل شده است.

جریان بازسازی نیز هنوز نتوانسته است سیمای یک حزب جدید در مرزبندی با فرقه‌های استالینی از یک سو و رویکرد ضد‌تحزب را ترسیم کند. به نظر می‌رسد ما در دوره‌ی گذار به سر می‌بریم که بی‌توجهی به الزامات آن می‌تواند هر نوع تلاش برای پاگیری یک چپ جدید را به شکست بکشاند. بنیاد احزاب کمونیستی پیرو سوسیالیسم واقعاً موجود، در پذیرش غیرانتقادی این گزاره‌ی نادرست استالین نهفته است که می‌گوید «اصول نظری که در کتاب "چه باید کرد؟" بیان شده، پایه‌ی ایدئولوژی حزب بلشویک» به‌شمار می‌رود. تعمیم بی‌رویه‌ی تزه‌های مشخص و مربوط به شرایط خاص روسیه و برکشیدن آن به «اصول نظری» سبب شده است که به سهم خود کاستی بزرگی در زمینه‌ی تحزب در سنت مارکسیستی پدید آید.

بیش از ۱۷۰ سال از زمان نگارش مانیفست می‌گذرد اما هنوز شاهد تدوین نظریه‌ی تحزب- نه تجربه‌ی ساختن حزب- در میان چپ‌ها نیستیم. در آنچه می‌خوانید آن شاندرو **Alan shando** می‌کوشد در پرتو نقد بازخوانی لارس لی<sup>۱</sup> از کتاب «چه باید کرد» هم به متن و هم به بستر مشخص تزه‌های لنین روشنایی افکند. (م).

برای کسانی که به ارزیابی و واریسی مجدد نظریه و عملکرد سنت مارکسیسم کلاسیک علاقه‌منداند؛ بازخوانی لارس لی درباره‌ی بستر سیاسی «چه باید کرد؟» اثری حایز اهمیت است. متن اثر او درباره لنین مرجعی کلیدی، شاید مشهورترین مرجع، در

<sup>1</sup> Lih, Lars 2006, Lenin Rediscovered: 'What Is to Be Done?' in Context, Historical Materialism Book Series, Leiden: Brill .

بحث حول کارکرد سیاسی پیشاهنگ مارکسیستی و منطق عمل سیاسی؛ و از این رو منبعی در پیوند با نظریه و عمل محسوب می‌شود. لارس لی می‌گوید خوانشی از «چه باید کرد؟» مطابق «تفسیر سنتی»، به تحلیل متعارف و مسلط تبدیل شده؛ که به آن هم چون «عقل سلیم» نگریسته می‌شود. تردید لنین در مورد ظرفیت طبقه‌ی کارگر برای این که به گونه‌ای خودانگیخته به آگاهی سوسیالیستی دست یابد، باعث شد که فعالیت انقلابی را به حزب پیشاهنگ متشکل از انقلابیون حرفه‌ای احاله دهد، نه جنبش طبقه‌ی کارگر. در این تفسیر و تبیین از مسأله، کارگران تحت تابعیت حزب پیشاهنگ لنینی قرار می‌گیرند، و این خود نشانه‌ای است از آن که روند انقلابی به اقتدارگرایی منتهی می‌شود. پذیرش این نقطه عزیمت جنجالی از متون مقدس ماتریالیسم تاریخی، تفکر لنین را در بستر یک نخبه‌گرایی سیاسی و اراده‌گرایی هزاره‌ای از سنت پوپولیسم قبل از مارکسیسم قرار می‌دهد. این امر به نوبه‌ی خود به خوانشی از مارکسیسم متکی است (یا دست کم آن مارکسیسمی که لنین با آن آشنا بود) که نه به‌عنوان راهنمای عمل، بلکه همان‌گونه که دشمنان پوپولیست مارکسیسم روسی عمل کرده‌اند، به‌مثابه‌ی یک تنگنای مفهومی است که مانع از آن می‌شود نظریه‌پردازی به عمل مؤثر انقلابی - سیاسی یاری رساند؛ و اگر این خوانش قرار است از مقبولیتی برخوردار شود، باید بر انتقادهای شخصیت‌های نه چندان مهم معاصر لنین در حاشیه‌ی جنبش سوسیال‌دموکراتیک روسیه اتکا کند. یعنی از منظر نقد مخالفان منشویک لنین و از خصلت‌بندی لنینی از کائوتسکی و منشویک‌ها به‌عنوان مارکسیست‌های مکانیکی. شیوه‌ی تفسیر سنتی، نه‌تنها به حفظ اسطوره‌ی پوپولیسم لنین کمک می‌کند، که هم چنین مانع از آن می‌شود که بحث در مورد منطق عمل سیاسی انقلابی در چارچوب محدوده‌ی تنگ تقابل مجرد بین فاعل و ساختار باقی بماند.

تفسیر سنتی پیش‌تر از طرف صاحب نظران مورد نقد جدی قرار گرفته بود - به‌طور مشخص در اولین جلد سه‌گانه‌ی نیل هاردینگ تحت عنوان تفکر سیاسی لنین.<sup>۲</sup> اما لارس لی در اثر خود به نقد بسیار تفصیلی این تفسیر پرداخت - نقدی که به‌راستی

نکته‌ی ناگفته‌ای بر جای نگذاشته است. بحث‌های نظری و مستندی که لارس لی مورد استفاده قرار می‌دهد پیچیده‌اند؛ او شواهدی تاریخی از منابع تاریخی، ادبی و زبان‌شناسانه را در استدلالی چندجانبه و نیرومند ترکیب می‌کند که فشرده کردن آن‌ها دشوار است. تفسیر و مدعای به‌خوبی مستند او، بر روایتی تاریخی از پیوند سوسیالیسم و جنبش کارگری و بر پایه‌ی جوهر نوشته‌ی کائوتسکی برای حزب سوسیال‌دموکرات آلمان در برنامه‌ی ارفورت؛ و تلاش مارکسیست‌های روسی برای اثبات اهداف و عمل سیاسی متکی بر این روایت استوار است. فهم نوشته‌ی لنین بدون این زمینه ناممکن است. روایت ارفورت با آهنگ کتاب مقدس تنظیم شده بود - این «رسالت» سوسیال‌دموکراسی است که اخبار نویدبخش «وظیفه‌ی تاریخی - جهانی جنبش طبقه‌ی کارگر را، برای کسب قدرت و استقرار سوسیالیسم به آن‌ها ابلاغ می‌کند - اما پیش‌فرض برنامه‌ی سیاسی سوسیال‌دموکراسی به‌سادگی بر یک نظریه‌ی خشک مکانیکی تاریخ متکی نیست، بلکه از طنینی پُرطپش و رسالت‌مدار برخوردار است. از این رو «آگاهی سوسیالیستی» باید اساساً برحسب وظیفه‌ی انتشار این اخبار «نویدبخش» دریافت شود. پروژه‌ی سوسیال‌دموکراتیک و اعتماد دموکراتیک مبتنی بر رسالت به توانایی کارگران، برای دریافت و عمل مبتنی بر آن، بنیاد برنامه‌ی سوسیال‌دموکراسی را تشکیل می‌دهد. این جوهره‌ی جهت‌گیری سیاسی از مارکسیسم راست‌گیش کائوتسکی است که در آن اعتماد به انکشاف ضروری قوانین تاریخی سرمایه‌داری، پُررنگ تر از یک موضع سیاسی مبتنی بر انتظار منفعلانه است، که ضامن اراده‌ی پایدار برای عمل انقلابی به شمار می‌رود. این سنگ‌بنای اساسی استدلال لارس لی را تشکیل می‌دهد. چون با کاریکاتور جبرباوران‌های مارکسیسم راست‌گیش در تقابل قرار دارد، و دفاع لنین از سازمان‌دهی و پیشاهنگ انقلابی غیرراست‌گیشانه به نظر می‌رسد. هنگامی که این کاریکاتور افشا شد - و این یکی از دستاوردهای این اثر به شمار می‌رود - سنجش «چه باید کرد؟» در تقابل با مارکسیسم متداول کائوتسکی و برنامه‌ی سیاسی حزب سوسیال‌دموکرات آلمان SPD، ممکن و ضروری می‌شود.

پس چه‌گونه می‌توان «چه باید کرد؟» را ارزیابی کرد. چشم‌انداز استراتژیک که پلخانف، لنین و همکاران ایسکرا<sup>۳</sup> تدوین کرده بودند، هژمونی پرولتاریا در انقلاب بورژوا-دموکراتیک روسیه، توسط لارس لی برحسب روایت برنامه‌ی ارفورت تعبیر و تفسیر می‌شود. او انبوهی از مدارک برای اثبات وفاداری نه‌تنها به لنین و ایسکرا، بلکه برجسته‌ترین مخالفان جدلی‌شان هم برای ساختار روایتی خویش ارائه می‌کند. در واقع به نظر او، روس‌ها به‌جز اصطلاح «هژمونی» برای جهت‌گیری سیاسی **SPD** دستاورد اندکی دارند. اگر چیزی لنین را در محفل‌های مارکسیسم روسی در همراهی با همکاران ایسکرا و مخالفان جدلی‌اش برجسته می‌کند، اعتقاد خدشه‌ناپذیر او به منطق روایت برنامه‌ی ارفورت و اعتماد بیش‌تر او به ظرفیت کارگران برای تحقق مطالبات مبارزه‌ی سیاسی-انقلابی است. اگر اعتقاد راسخ کائوتسکی در مسایل نظری مارکسیسم، او را طبق شواهد زمانه به «پاپ سوسیال‌دموکراسی» بدل کرد، پس لنین طبق نظر لارس لی «از پاپ هم سوسیال‌دموکرات‌تر بود».<sup>۴</sup>

لارس لی بر بنیاد مقدمه‌ی لنین بر انتشار مجدد «چه باید کرد؟» در ۱۹۰۷ بر این نکته پای می‌فشارد که این رساله باید: «در پیوند با وضعیت مشخص تاریخی یک دوره‌ی معین در تکامل حزب ما خوانده شود که هم‌اکنون چندسال از آن می‌گذرد».<sup>۵</sup> در پایان قرن در محافل انقلابی انتظار می‌رفت مبارزات جنبش کارگری نوپا، به قطبی‌شدن اپوزیسیون تزاری که در سراسر روسیه مسلط بود، یاری رساند. اما تلاش‌های اولیه برای مجهز کردن جنبش با رهبری سازمان‌یافته‌ی سوسیال‌دموکرات ناکام ماند؛ آن هنگام که هجوم پلیس، سازمان‌های مرکزی آن را قلع‌و‌قمع کرد، حزب نوپا را به امر رؤیایی تبدیل کرد. بعد از این واقعه، در فضایی از یأس و فقدان جهت مشخص، گرایش‌ی در جهت عقب‌نشینی از وظیفه‌ی انقلابی سوسیال‌دموکراسی و محدود شدن بلندپروازی

<sup>۳</sup> Iskra ارگان حزب سوسیال‌دموکرات کارگری روسیه که نخستین شماره‌ی آن در دسامبر ۱۹۰۰ به کوشش لنین در آلمان منتشر شد و در آن زمان موفق‌ترین روزنامه‌ی مخفی بود که به روسیه قاچاق می‌شد.

<sup>۴</sup> لارس لی ۲۰۰۵، ص ۱۱۴.

<sup>۵</sup> لنین ۱۹۶۲، ص ۱۰۱.

عملی طبقه‌ی کارگر به نوعی «اتحادیه»‌گرایی ناب و خالص به سبک گومپرز ظهور کرد، که از مبارزه‌ی سیاسی علیه حکومت، در نتیجه هژمونی در انقلاب دموکراتیک پا پس می‌کشید، و آن را به نمایندگان لیبرالیسم بورژوازی واگذار می‌کرد. اما لارس لی اشاره می‌کند که در زمان نگارش «چه باید کرد؟» گرچه جنبش سوسیال‌دموکراسی عمدتاً به صورت مجموعه‌ای از محافل حول ایسکرا و روزنامه‌ی رابوچیه دلو<sup>۶</sup> باقی مانده بود، و همکاری در آن به شکل سستی جاری بود، اما در عین حال، برای نفوذ در روند گردهمایی در یک حزب سازمان‌یافته تلاش می‌کرد. لنین توانست از طرف روزنامه‌اش به مظهر مخالفان گرایش اکونومیستی تبدیل شود. اما لارس لی نمی‌تواند حداقل طبق نظر لنین به این عدم توافق اشاره کند که چه‌گونه این گرایش ابتدایی به اکونومیسم - و در نتیجه چگونگی برخورد با آن - را باید درک کرد. این عدم درک نقش مهمی در نارضایتی میان سوسیال‌دموکرات‌های روس بازی می‌کرد. همان‌گونه که بعداً خواهیم دید، این عدم توافق همچون نوعی شاخص عمل می‌کند؛ شاخصی که بر تنش و ابهام‌های حاکم بر برنامه‌ی سوسیال‌دموکراسی در مورد هژمونی پرولتاریا و راست‌کیشی مارکسیسم چیره است. بنابراین، شاخصی است رایج، اما پنهان در اختلاف از طرز تلقی در فهم و عمل در «شرایط مشخص تاریخی». در خوانش لارس لی استدلال‌های «چه باید کرد؟» به دو شیوه‌ی اساسی ساختاربندی شده است. نخست این اثر به وسیله‌ی گرایش لنین به طرح ایجاد یک سازمان حزبی از طریق تولید و توزیع روزنامه شکل گرفته، روزنامه‌ای که عمدتاً به ترویج سیاسی و به لحاظ عملی تأمین رهبری ایسکرا می‌پردازد. سازمان‌دهی لازم در شرایط غالب آن زمان، بیش‌تر محدود بود تا گسترده، با پیشاهنگ متمایز از سازمان‌دهی توده‌ای، که قادر به مقاومت در برابر سرکوب پلیس و از این رو ریشه دواندن در جنبش طبقه‌ی کارگر و بر مبارزات کارگری برای تعرض سیاسی به رژیم تزاری متمرکز است. به این ترتیب، پیشنهاد روزنامه، جایگزین فعالیت و آگاهی طبقه‌ی کارگر نمی‌شد، بلکه بیش‌تر در خدمت تکامل و رشد آن قرار داشت و فعالان سوسیال‌دموکرات را قادر می‌ساخت که بنیاد روایت برنامه‌ی ارفورت را در شرایط

---

<sup>۶</sup> Rabocheye Delo نشریه‌ی سیاسی و ارگان اتحادیه‌ی سوسیال‌دموکرات‌های روس در خارج که از آوریل ۱۸۹۹ تا فوریه‌ی ۱۹۰۲ منتشر می‌شد.

خودکامگی تزاری به اجرا درآوردند. «دیدگاه پیشاهنگ» نه تنها با این پیش‌فرض مارکسیستی تناقضی نداشت که «رهای طبقه‌ی کارگر باید توسط خود این طبقه تحقق یابد»، بلکه به شکل مؤثری از آن نشأت می‌گرفت.<sup>۷</sup> اهمیت روزنامه در پاسخ به نیاز تشکیل سازمانی از پیشاهنگان و انقلابیون بود، نیازی برآمده از الزام‌های ترویج سیاسی در شرایط خودکامگی و برای ترویج سیاسی مبارزه، برای هژمونی طبقه‌ی کارگر در انقلاب دموکراتیک. این منطق بر سه فصل آخر «چه باید کرد؟» حکم‌فرما است که لارس لی آن را «بخش حرفه‌ای» می‌نامد.<sup>۸</sup>

دوم، «چه باید کرد؟» تابع منطق سیاسی مبارزه‌ی جناحی بود. لنین متعهد بود که به‌مدد این منطق، به چالش‌های واقعی از طرف رابوچیه دلو پاسخ بدهد، و در برابر اتهاماتی از ایسکرا دفاع کند که به‌طور جزمی مبارزه‌ی خودانگیخته‌ی کارگران را تابع یک ناب‌گرایی نظری بی‌حاصل، یعنی کنار گذاشتن دیدگاه طبقاتی می‌کرد. این امر او را به نگارش مقدمه‌ای بر «بخش حرفه‌ای» به‌علاوه‌ی دو فصل دیگر ترغیب می‌کرد که به ترتیب به «جزم‌گرایی و آزادی انتقاد» و «خودانگیختگی و آگاهی» اختصاص داده می‌شد. اما به علت روح جدلی، او موضع مخالفان خود را که همانند ایسکرا خود را در چارچوب روایت برپایه‌ی برنامه‌ی ارفورت قرار می‌دادند، با اکونومیسم شناخته‌شده همگون ساخت. با انجام این کار، استعاره‌های گفتاری مخالفان خود را در جهت مقاصد خویش به‌گونه‌ای به تصویر کشید که او را به یک سلسله صورت‌بندی‌های شتاب‌زده و گاهی مخالف نظریه‌ی اصلی‌اش با زبانی در لفافه مجبور می‌کرد، به‌خصوص در بحث خود درباره‌ی «خودانگیختگی و آگاهی» که به نقطه‌ی کانونی مجادله‌های سیاسی و تفسیرهای بعدی تبدیل شد. وقتی استدلال در متن و در جوهر عملی‌اش متمایز از انحرافات خواننده می‌شود که مشاجرات جناحی به آن دامن زده‌اند، به قول لارس لی «چه باید کرد؟» می‌تواند به‌عنوان اظهار مجدد و تفصیلی کاربرد روایت برپایه‌ی برنامه‌ی ارفورت مارکسیسم راست‌کیش انترناسیونال دوم، برای مشکلات عملی

<sup>۷</sup>نگاه کنید به لی ۲۰۰۶، ص ۵۵۶.

<sup>۸</sup>نگاه کنید به لی ۲۰۰۶، ص ۳۵۳.

سوسیال‌دموکراسی روسیه دیده شود، نه یک نوآوری نظری یا نقطه عزیمت سیاسی مهم. اگر حق با لنین باشد، در نتیجه می‌توان گفت مجادله‌های نظری و سیاسی حول «چه باید کرد؟» صرفاً «هایهویی برسر هیچ» است. در خوانش هر متنی، باید بین آن چه که برای معنای آن متن امری اساسی است و آن چه که صرفاً تصادفی است، تمایز قایل شد؛ بین آن چه که اهمیت نظری دارد، و آن چه که صرفاً شکل جنبی دارد. این تمایز در کار لارس لی با تفاوت بین بخش «حرفه‌ای» و جنبه‌هایی از استدلال لنین منطبق است، آن جنبه‌هایی که برای تنظیم مسایل تاکتیکی، تشکیلاتی و عملی پیشنهاد داده است که به چشم‌اندازی برپایه‌ی برنامه‌ی ارفورت مربوط می‌شود، که در میان مارکسیست‌های روسی مورد مشاجره نیست، و جنبه‌های جدلی اثر تحت تأثیر مبارزه‌ای قرار دارد که چه کسی و کدام محفل رهبری سوسیال‌دموکراسی روسیه را در چارچوب چشم‌اندازی از اصول مشترک برپایه‌ی برنامه‌ی ارفورت به عهده می‌گیرد. این تمایز به نوبه‌ی خود، بر تفسیری محدود از اصطلاحاتی استوار است که لنین برای مشخص کردن موضوع نقد خود به کار می‌گیرد: اصطلاح «اکنونیسم» به‌عنوان دربردارنده‌ی نفی شرکت طبقه‌ی کارگر در انقلاب بورژوا - دموکراتیک. با این درک از مسأله، منسوب کردن دیدگاه اکنونیستی از طرف لنین به رابوچیه دلو تفسیری جدلی است که از اهمیت نظری چندانی برخوردار نیست، اما این امر، اثر نامطلوب خود را در بین کسانی که با بستر بحث آشنا نیستند برجای می‌گذارد، که نقد اکنونیسم به معنای ترک راست‌کیشی مارکسیستی است؛ و بدین ترتیب مشروعیتی ناموجه بر تفسیر آموزشی می‌بخشد.

اما اگر لنین را با کلام و منظور خود او در نظر بگیریم، باید اکنونیسم به این معنای محدود فهمیده شود. اگرچه کاربرد رایج اصطلاح «اکنونیسم» معنای دیگری به آن بخشیده، همان‌گونه که لنین هم می‌پذیرد، گرایش این جریان سیاسی را که او خواهان توصیف آن است، به شکل مناسب روشن نمی‌کند.<sup>۹</sup> ویژگی اصلی این اصطلاح به معنای وسیع کلمه، نشان‌دهنده‌ی این نکته است که حتی آگاهی رهبران آن نسبت به توده‌های

<sup>۹</sup> لنین ۱۹۶۲، ص ۳۸۶-۷.



خودانگیخته و به‌پا خاسته عقب‌تر است.<sup>۱۰</sup> با این درک، معنای اکونومیسم تابع تمایز لنین بین «آگاهی و خودانگیختگی» است و اهمیت آن را باید در رابطه‌ی بین رهبران و توده‌ها جستجو کرد. اکونومیسم نه‌تنها با فعالیت سیاسی هم‌خوانی نداشت، بلکه با انقلاب سیاسی نیز انطباق نداشت. با این درک، مقوله‌ی اکونومیسم در واقع به لنین امکان می‌دهد که بین رابوچیه دلو و اکونومیسم به معنای محدود آن شباهت برقرار کند، اما این امر متضمن آن نیست که او اصلاح‌طلبی‌شان را به این اکونومیسم نسبت می‌دهد- او این نسبت را برقرار نمی‌کند. اگر ما تفسیر لارس لی را برگردانیم و بپذیریم که لنین با مقوله‌ی اکونومیسم نمونه‌ی مشخصی را در نظر داشته است، آن‌گاه الزاماً این پرسش مطرح می‌شود که ارتباط منطقی‌اش با این مورد مشخص کدام است. انسجام منطقی اکونومیسم قطعاً در اجماعی از ایده‌ها نیست، بلکه اهمیت سیاسی یک نظر الزاماً آن چیزی نیست که مدافعان آن ادعا می‌کنند. این امر وابسته به بستری است که ادعا می‌شود: عقاید متفاوت می‌توانند در بسترهای مختلف نقشی همانند به‌عهده بگیرند، و یا حتی در بستری مشابه معنای کاملاً متفاوت را بیان کنند. ارتباطی که لنین بین رابوچیه دلو و اکونومیسم به معنای محدود آن ایجاد می‌کند، باید در این چارچوب درک شود؛ نه به‌عنوان تفاوت بین طرفداران متفاوت یک عقیده، بلکه اشکال متفاوت یک گرایش سیاسی. البته داوری در مورد مسایلی از این گونه دست‌کم مستلزم درک وسیع‌تری از منطق استراتژیک مبارزات سیاسی است، من فکر می‌کنم این که لنین چنین ادعایی را بپذیرد موضوعی قابل‌بحث است.

بنابراین برای فهم دریافت لنین از اکونومیسم، ما نه‌تنها باید با تمایز «خودانگیختگی و آگاهی»، بلکه هم‌چنین با منطق استراتژی سیاسی در انقلاب دموکراتیک درگیر شویم. بهتر این است که نخست با در نظر گرفتن موضوع دوم به مسأله نزدیک شویم. یکی از محاسن کتاب لارس لی این است که نشان دادن شرکت طبقه در مبارزه برای آزادی سیاسی نتیجه‌ی طبیعی دیدگاه مبتنی بر برنامه‌ی ارفورت به‌شمار می‌رود: طبق روایت ارفورتی صرفاً در جریان مبارزه برای دموکراسی سیاسی است که کارگران می‌آموزند از

<sup>۱۰</sup> لنین ۱۹۶۲، ص ۳۱۷.

آزادی‌های سیاسی برای منافع خود بهره گیرند و بدین ترتیب درک و ظرفیت سیاسی لازم برای به دست گرفتن قدرت سیاسی و سازمان‌دهی جامعه در مسیر راهنمای سوسیال‌دموکراسی کسب کنند؛ و چون رشد قدرت سیاسی طبقه‌ی کارگر تمایل بورژوازی را برای دموکراسی کاهش می‌دهد، رهبری در مبارزه برای دموکراسی سیاسی هرچه بیش‌تر به طبقه‌ی کارگر محول می‌شود. این مفهوم از یک سو به موضوع خودرہانی کارگران، این ایده که طبقه‌ی کارگر- در جریان مبارزات خود- قادر به عہده گرفتن رهایی خویش است اشاره می‌کند؛ و از سوی دیگر، به این ایده که نیاز طبقه‌ی کارگر به دموکراسی در مبارزه‌اش برای جامعه‌ی بی‌طبقه او را به رهبر شایسته‌ی مبارزات و مطالبات دموکراتیک سایر طبقات و اقشار غیرپرولتاری جامعه مبدل می‌سازد. بنابراین، این مفهوم با این پیچیدگی‌های درونی مشخص می‌شود- این مفهوم نشان‌گر دو وظیفه است؛ خودرہانی و رهبری دموکراتیک، و دو منفعت متفاوت با هم منطبق می‌شوند، منفعت طبقاتی و منفعت مردمی- دموکراتیک. در آلمان که در آن‌جا سرمایه‌داری به شکل غیر قابل‌مقایسه‌ای بسیار پیشرفته‌تر از روسیه بود و بورژوازی از قبل قادر شده بود وزن مسلط خود را بر امور دولتی نشان دهد، و SPD به‌عنوان یک اپوزیسیون مطرح نقش جاافتاده‌ای داشت، این دو اصطلاح در برنامه‌ی ارفورت آشکارا با هم ادغام می‌شد.

اما در روسیه مفهوم برنامه‌ی ارفورت به جهت‌گیری استراتژیک هژمونی پرولتاریا در انقلاب دموکراتیک بدل می‌شود، و پیوند منافع طبقاتی و منفعت مردمی- دموکراتیک هنوز آرزویی استراتژیک به شمار می‌رود. ترجمه‌ی آن به واقعیت سیاسی روسیه مشروط به حل موفق هم‌اوردی رقیب بورژوا در پروژه‌ی هژمونی در روند انقلابی بود. اگر خواسته باشیم لنین را با کلام و منظور خود او در نظر بگیریم، او تهدید چنین برنامه‌ای را کاملاً جدی می‌گرفت. نه بدان معنا که او از شیخ‌احیای نوعی باشگاه‌های ژاکوبینی امروزی وحشت داشت- چنین دیدگاهی از نظر تاریخی مربوط به گذشته بود. اما هژمونی بورژوایی می‌توانست اشکال کاملاً متفاوتی پیدا کند و لنین در مقاله‌ی مهم «تعقیب‌کنندگان زمستوو و هانیبال‌های لیبرالیسم» که درست چند ماه پیش از «چه باید کرد؟» نوشته بود، و همراه با آن در ۱۹۰۷ تجدید چاپ شد، تبار پروژه‌ی هژمونی بورژوازی را در تلاش پتر استرووه سوسیال‌دموکرات سابق (در واقع مؤلف مانیفست از

اوان کنگره‌ی شکست خورده‌ی حزب کارگر سوسیال‌دموکراتیک روسیه) و روشنگر آینده‌ی لیبرالیسم روسیه، تشخیص داد که جنبش انقلابی کارگران را به‌عنوان تهدیدی به کار می‌گرفت تا تزاریسیم را به انجام اصلاحات تشویق کند: این تلاش طلیعه‌ی ماجرای بود که در آن نیروی انقلابی توده‌ها نقشی ضروری بازی می‌کرد، گرچه صرفاً چونان نوعی ارتش نمایشی که با آن تزاریسیم را به وحشت می‌انداخت، اما زمانی که معامله‌ی جدی بر سر مشورت و توزیع مجدد قدرت فرا می‌رسید، خواهی‌نخواهی صحنه را برای متخصصان لیبرال در سیاست قانون مشروطه ترک می‌کرد.<sup>۱۱</sup> چنین پروژه‌ای کارگران را تحت تأثیر ایدئولوژی لیبرالی در نظر نمی‌گیرد، بلکه یک جنبش کارگری رزمنده، انقلابی و حتی با روحیه‌ی سوسیالیستی در نظر می‌گیرد که برایش انقلاب، وسیله‌ای برای اعمال منافع اقتصادی و طبقاتی‌اش محسوب می‌شود. تفسیری محدود که از چارچوب‌های منافع گروهی فراتر نمی‌رود. هر گرایشی در تفسیر برنامه‌ی سیاسی طبقه‌ی کارگر، در معنای محدود، حتی از نوعی که در رابوچیه دلو ظاهر می‌شود، به زبان انقلابی و ادعاهای پیشاهنگی در چارچوب این سناریو قرار می‌گیرد: نقد لنین در مورد اکونومیسم، صرفاً بر رابطه‌ی سیاست با اقتصاد، و انقلاب و اصلاح محدود نبود، بلکه شاید به شکل اساسی تر رابطه‌ی بین منافع طبقاتی و منافع دموکراتیک - مردمی در پروژه‌ی هژمونی پرولتری را نیز در نظر می‌گرفت. اگر آن‌طور که لارس لی ادعا می‌کند در بین سوسیال‌دموکراسی روس، در مورد روایت ارفورتی و پروژه‌ی هژمونی پرولتری در انقلاب بورژوا - دموکراتیک توافق وجود داشت، پس نقد لنین از اکونومیسم نشان می‌دهد که این پروژه با تنش‌های درونی سیاسی و شاید نیز نظری همراه بود. در این جا هژمونی نه به‌عنوان امری مفروض، بلکه همچون امری که باید شکل بگیرد در نظر گرفته می‌شود. این به نوبه‌ی خود، رابطه‌ی بین جنبه‌های حرفه‌ای و جدلی استدلال لنین را سیال‌تر (و شاید بارورتر) از چیزی نشان می‌دهد که لارس لی مطرح می‌کند. اگر ما بار دیگر لنین را با کلام خودش در نظر بگیریم، باید بپذیریم که مطابق تعریف او از اکونومیسم، گرایشی وجود دارد که خود را صرفاً در جریان مشاجره درباره‌ی

---

<sup>۱۱</sup> لنین ۱۹۶۲ الف.

هژمونی پرولتری نشان می‌دهد. آن‌گاه این پرسش مطرح می‌شود که هژمونی چه‌گونه باید شکل بگیرد؟ در این‌جاست که جنبه‌ی جدلی در استدلال او، نه‌تنها نقشی سخن‌پردازانه یا سیاسی بازی می‌کند، بلکه حتی نقش معرفت‌شناسانه نیز به عهده می‌گیرد.

اگر گرایش اکونومیستی آن‌طور که لنین تعریف می‌کند وجود داشته باشد، پرسشی که مطرح می‌شود این است چه‌گونه باید آن را دریافت؟ در این‌جاست که توجه به تمایز بین «خودانگیختگی و آگاهی» ضروری می‌شود. اگر ما این امکان را در نظر داشته باشیم که مجادله‌ی لنین نقش نظری ایفا می‌کند، پس می‌توان درک کرد که روشن شدن تمایز بین «خودانگیختگی و آگاهی» یاری‌رسان باشد. در خوانش لارس لی از «چه باید کرد؟» به‌عنوان نمونه‌ی روایت ارفورتنی ضعفی اساسی وجود دارد که قادر نیست برخی صورت‌بندی‌های ارزشمند لنین در مورد «خودانگیختگی و آگاهی» را دریابد. به‌ویژه ادعای تکراری او در این مورد است که «وظیفه‌ی سوسیال‌دموکراسی مبارزه با خودانگیختگی، برای تغییر مسیر جنبش کارگری از این تلاش خودانگیخته و اتحادیه‌ای که طبقه‌ی کارگر را به پیروی از بورژوازی سوق می‌دهد، و هدایت این طبقه به مسیر سوسیال‌دموکراسی انقلابی است».<sup>۱۲</sup> منطق روایت ارفورتنی می‌تواند وسعت پیدا کند و با بخش عمده‌ای از جدل لنین علیه عملکرد اکونومیستی انطباق یابد که آگاهی را تابع خودانگیختگی می‌سازد، اما نمی‌تواند این ادعای اساسی را دربر بگیرد. این نوعی قدرشناسی از صداقت فکری لارس لی است که این دشواری را می‌پذیرد. لارس لی در عین حال که می‌تواند صورت‌بندی مورد پرسش را به ترکیبی از انحراف جدلی و شتاب در ویراستاری نسبت دهد، مع‌الوصف باید توجه کرد عملکرد او در تعیین معنای اصطلاحات کلیدی در متن لنین از جمله «خودانگیختگی و آگاهی» برای تعیین جایگاه و معنای آن در منطق استدلال لنین مناسب به نظر نمی‌رسد. با اشاره به استفاده‌ی معمول به شکل روسی در آن زمان، هر چند که لازم و گاهی روشن‌کننده است، در تعیین این که آیا آن‌ها ابتکار فکری را مشخص می‌کنند یا نه کماکان چیزی را بیان نمی‌کند.

دریافت نقشی که آگاهی در متن اثر لنین بازی می‌کند نباید از عملکرد سیاسی منتزع شود. چون عملکرد سیاسی مورد دفاع لنین را باید در بستر روایت ارفورتی فهمید، آگاهی، مطلع بودن از وظیفه‌ی تلفیق سوسیالیسم و جنبش طبقه‌ی کارگر است. تا آن‌جا که ماتریالیسم تاریخی نظریه‌ی جنبش تاریخی را با این تلفیق مجهز می‌کند آگاهی باید با اشاره به تئوری مارکسیستی دریافته شود. انتقال آگاهی به جنبش خودانگیخته‌ی طبقه‌ی کارگر از بیرون، در روایت ارفورتی بر آگاه کردن کارگران نسبت به هدف و جهت جنبش خود آن‌ها دلالت می‌کند، چیزی که در عمل آن‌ها نهفته است. چون جنبش خودانگیخته و آگاهی نسبت به آن، عمل و نظریه همخوان و هماهنگ‌اند، پس به تقابل و به فضای نظری بین آن‌ها نیازی نیست. در واقع این از ملزومات قطعه‌ی مشهور کائوتسکی است که لنین در بحث در مورد آگاهی و خودانگیختگی به نقل آن می‌پردازد.<sup>۱۳</sup> اما چون بعضی صورت‌بندی‌های لنین می‌تواند با این منطق همگون شود، صورت‌بندی‌های دیگر او را که می‌تواند منطق دیگری را در استدلال لنین بیان کند، به‌خصوص قسمت‌هایی که مبارزه علیه خودانگیختگی را مطرح می‌کند، می‌توان نادیده گرفت. دلایل گردآوری شده توسط لنین «تفسیر آموزشی» را غیر قابل دفاع می‌سازد، اما تنش مفهومی که این خوانش بر آن استوار است بدون توضیح این قطعه قابل حل نیست.

آگاهی سوسیالیستی آن چنان که در استدلال لنین بر آن تأکید می‌شود، قطعاً حاوی توصیه‌ای است به طبقه‌ی کارگر برای همبستگی در مبارزه برای هدف سوسیالیستی که از سرمایه‌داری و جامعه‌ی طبقاتی فراتر می‌رود؛ اما علاوه بر آن آگاهی از «ستیز آشتی‌ناپذیر» بین منافع کارگران با کل نظام سیاسی-اجتماعی مدرن را مسلم تلقی می‌کند.<sup>۱۴</sup> و از این‌رو مستلزم توجه به چرخش‌ها و افت‌وخیز در مسیر رسیدن به هدف سوسیالیستی است، یعنی توجه به منطق سیاسی استراتژیک مبارزه‌ی طبقاتی. آشتی‌ناپذیری ستیز طبقاتی متضمن وجود این تخصم در بنیاد ساختار

<sup>۱۳</sup>نگاه کنید به شاندرو ۱۹۹۷ و ۸.

<sup>۱۴</sup>لنین ۱۹۶۲، ص. ۳۷۵.

اجتماعی بورژوازی است و بی‌اعتمادی نظام‌یافته نسبت به دشمن طبقاتی را پیشنهاد می‌کند. جوهر مشهود ستیز طبقاتی نشان می‌دهد که گریزناپذیر است و بحث می‌کند که مستثناساختن هر جنبه از کلیت اجتماعی - سیاسی از دامنه‌ی پروژه‌ی سوسیالیستی می‌تواند ابتکار استراتژیک را به دشمن واگذار کند. آگاهی سوسیالیستی باید از نظریه‌ی مارکسیستی (نظریه‌پردازی آشتی‌ناپذیری ستیز طبقاتی) بهره بگیرد و در غیاب یک رهبری سازمان‌یافته و آگاه از این تئوری و قادر به کاربرد قاطع آن، انتقال‌پذیر نیست.

تا جایی که آگاهی از «ستیز آشتی‌ناپذیر منافع به کل نظام اجتماعی سیاسی مدرن شکل نگرفته» لنین دو گرایش متناقض در جنبش خودانگیخته یعنی در جنبش طبقه‌ی کارگر را متمایز می‌کند. جنبشی استوار بر مناسبات استثمار و اجتماعی تولید سرمایه‌داری که زندگی و تجربه‌ی کارگران را شکل می‌دهد، و به‌طور خودانگیخته به همبستگی و مبارزه برای ایجاد آگاهی سوسیالیستی گرایش دارد (یعنی جنبش خودانگیخته «نطفه‌ی» آگاهی است) اما ایدئولوژی بورژوازی خود را به‌طور خودانگیخته هم چون چارچوبی تحمیل می‌کند که تجربه و مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر در آن محصور است. به نوعی که او قادر نیست هژمونی دشمن را متزلزل سازد (یعنی جنبش خودانگیخته صرفاً به یک آگاهی صنفی یا اتحادیه‌ای می‌انجامد). ادعای لنین این است که گرایش اخیر به‌طور «خودانگیخته» بر گرایش آگاهی سوسیالیستی چیرگی دارد، و بنابراین وابسته به آگاهی «سوسیال‌دموکراتیک» یا کسانی است که به این آگاهی علیه «خودانگیختگی» دست یافته‌اند.

برای ارزیابی استحکام این ادعا ما باید به منطق تقابل بین این دو گرایش توجه کنیم.<sup>۱۵</sup> کارگران به شکل خودانگیخته مبارزه می‌کنند، و در مسیر مبارزه‌ی خویش ترکیبی از شرایط متغیر و شیوه‌های نوین مبارزه می‌تواند به چالش و حتی گاهی به گسست عوامل سلطه‌ی بورژوازی بینجامد. مبارزات خودانگیخته‌ی طبقه‌ی کارگر نه تنها می‌تواند به تکرار تجربه‌های گذشته و موضوعات واقعی سلطه‌ی طبقاتی منجر شود، بلکه گاهی تلاش‌های نوآورانه برای صورت‌بندی نوین از عوامل سلطه‌ی بورژوازی نیز در

امر خودانگیخته دیده می‌شود، یعنی سازمان‌دهی مجدد استراتژی بورژوازی و تحمیل خودانگیختگی ایدئولوژی بورژوایی بر مبارزات کارگران. این نوع واکنش برای مؤثر بودن باید به اشکالی ظاهر شود که بر تجربیات خودانگیخته‌ی پرولتاریا در مبارزه‌ی طبقاتی تأثیر مثبتی داشته باشد. در واقع، لازم نیست هژمونی بورژوایی بر انکار مبارزه‌ی طبقاتی استوار باشد، این امر می‌تواند به شکل مؤثرتر از رهگذر اشکال سیاسی، سازمان‌دهی و جهت مقاومت دشمن سوسیالیستی‌اش نمودار شود. از این‌رو، هم‌خوانی با هژمونی بورژوازی به شکل خودانگیخته پیش می‌رود، نه از طریق نارسا بودن اعتقاد پرولتری به مبارزه برای سوسیالیسم که لنین هیچ‌گاه در مورد آن تردیدی به خود راه نمی‌دهد، اما برای مبارزه‌ی مؤثر علیه این نارسایی یک برنامه‌ی سیاسی برای هژمونی پرولتری، یعنی ایجاد و حفظ ابتکار استراتژیک در مبارزه برسر هژمونی در انقلاب دموکراتیک ضرورت می‌یابد. برنامه‌ی مؤثر هژمونی پرولتری به‌سادگی از تجربه‌ی خودانگیخته‌ی کارگران بر نمی‌خیزد، چون این تجربه با واقعیت تخصم طبقاتی و نیز شالوده‌ی ایدئولوژی بورژوایی از چنین تخصمی به‌عنوان امری آشتی‌پذیر شکل می‌گیرد. زیرا هر جنبه از این جنبش خودانگیخته می‌تواند شکل نوینی فراتر از تجربه‌ی شرکت‌کنندگان پیدا کند، سازش‌ناپذیر بودن تضاد آن‌ها می‌تواند به لحاظ نظری دریافت شود. چون تلاش‌ها برای آشتی طبقاتی می‌تواند از مصالح ایدئولوژیک و سیاسی از نقاط دیگر در کلیت اجتماعی به دست آید، حتی به شکلی نوآورانه. نظریه‌ی مارکسیستی باید نسبت به کل نظم اجتماعی، از جمله منطبق با مبارزه برسر هژمونی گشوده باشد. یعنی این تئوری خود باید گسترش یابد. نظریه و برنامه‌ی سیاسی مبتنی بر آن، صرفاً از طریق درگیری با تلاش‌هایی قابل دفاع است که در هر دوره به شکل نوینی - آشتی‌پذیری تضاد طبقاتی - خود را نشان می‌دهند. از جمله تلاش‌هایی که از عناصر نظریه و عمل سوسیالیستی در این جهت استفاده می‌کند.

چرا خود کارگران نمی‌توانند تئوری مارکسیستی را دریابند؟ پاسخ صریح لنین این بود که آن‌ها می‌توانند و در واقع بهتر از روشنفکران. اما آن‌ها در دست‌یابی به تئوری نه به شکل توده‌ای، بلکه به شکل فردی توانا هستند و با آگاه شدن، در موقعیتی مشابه با روشنفکران آغازین و حامل تئوری مارکسیستی، خود را در برابر چالش انتقال آگاهی

به منطق متناقض جنبش خودانگیخته قرار می‌دهند. آن‌ها در برخورد با آن، به شکل خودانگیخته باید قوانین عینی مبارزه‌ی طبقاتی را در نظر بگیرند، و خود را با جریان حوادث همساز کنند. بی‌تردید با سایر رفقای کارگیشان در مبارزات آتی شرکت کنند، اما از هرگونه توسل به رهبری در مبارزه‌ی طبقاتی اجتناب کنند. آن‌ها باید خود را به شکل آگاهانه و پویایی از نظریه‌ی مارکسیستی مجهز کنند تا موقعیت خودشان را در پیش‌آمدهای خودانگیخته‌ی مبارزه‌ی طبقاتی دریابند و از جایگاهی که قرار دارند دست به عمل زنند و بار رهبری در مبارزه برسر هژمونی را بر دوش کشند. پذیرش این مسئولیت، موضع سیاسی ظریف و پیچیده‌ای را می‌طلبد، که شامل حفظ مبارزات خودانگیخته‌ی کارگران و پرورش اشکال جنینی آگاهی سوسیالیستی است. امری که، در کنار تشخیص و مبارزه با اشکالی که ایدئولوژی بورژوازی به شکل خودانگیخته بر جنبش طبقه‌ی کارگر تحمیل می‌کند، در جریان این مبارزات زاده می‌شود. مسأله‌ی «خودانگیختگی و آگاهی» نزد لنین موضوع جامعه‌شناسی معرفت نیست که مربوط به حاملان آگاهی سوسیالیستی می‌شود، بلکه موضوعی استراتژیک و فرا-استراتژیک در روابط با عاملان سیاسی مارکسیسم است - روشنفکران یا کارگران - که موقعیت خودشان را در مبارزه‌ی طبقاتی درمی‌یابند و خود را در موقعیتی قرار می‌دهند تا بتوانند به شکلی مؤثر بر آن اثر بگذارند. در واقع «خطای نظری عمیق» رابوچیه دلو و سایر اکونومیست‌ها به همین مسأله مربوط می‌شود. ناتوانی آن‌ها «در پیوند تکامل خودانگیخته با فعالیت انقلابی آگاهانه».<sup>۱۶</sup> این مسأله‌ای بود که او در مقاله‌ای کوتاه، که آن را به‌عنوان چکیده‌ی «چه باید کرد؟» توصیف می‌کرد، بیان کرده است.<sup>۱۷</sup>

تمایزگذاری لنین بین «خودانگیختگی و آگاهی»، ترجمه‌ی تمایز هستی‌شناسانه بین ماده و ذهن به واژگان سیاسی یا تمایز اجتماعی - علمی بین زیربنا و روبنا، یا حتی جامعه‌شناسانه بین کارگران و روشنفکران نیست. این تمایز بیش‌تر خصلت متناقض مجموعه‌ی پیچیده‌ای از نیروها و گرایش‌ها را در یک پیشامد مشخص مبارزه‌ی سیاسی طرح می‌کند که به‌طور ضمنی عملکرد منطق سیاسی - استراتژیک مبارزه برای

<sup>۱۶</sup> نگاه کنید به لنین ۱۹۶۲ ب، ص ۳۱۶.

<sup>۱۷</sup> نگاه کنید به لنین ۱۹۶۲ س، ص ۳۵۰.



هژمونی را در پیوند با آن کنش‌گران سیاسی مارکسیست به موضع‌گیری فرامی‌خواند. با در نظر گرفتن این منطق، مبارزه‌ی طبقاتی و همراه با آن آگاهی طبقه‌ی کارگر فقط به شکل ناموزون رشد می‌کند. تز آگاهی از بیرون تلاشی است برای انتقال فکر از طریق در نظر گرفتن این ناموزونی برای کنش سیاسی و رهبری سیاسی جنبش طبقه‌ی کارگر. این امر مبنای مفهومی برای راهنمای مشخص لنینی تحت عنوان تحلیل مشخص از شرایط مشخص است که تنظیم اندیشمندانه‌ی آگاهی را به منطق و خطوط در حال تغییر مبارزه برای هژمونی پیش می‌کشد. از این‌رو این امر به شکل متناقض امکان‌گشایش نظریه‌ی مارکسیستی را در نوآوری‌ها و دگرگونی‌های غیرمنتظره در جنبش خودانگیخته‌ی مبارزه‌ی طبقاتی فراهم می‌سازد.<sup>۱۸</sup> «چه باید کرد؟» لنین از مارکسیسم راست‌کیش ارفورتنی به وجود آمده و نمی‌تواند بدون آن درک شود، اما در عین حال به فراسوی آن نیز اشاره دارد.

اگر چنین منطقی در «چه باید کرد؟» هست پس باید برای رابوچیو دلو و مقاله‌ی «کردو» نوشته‌ی کاسکوا<sup>۱۹</sup> قابل‌قبول باشد، نه ضرورتاً به‌عنوان بیان متفاوتی از همان مجموعه عقاید سیاسی، بلکه هم‌چون اشکال پدیداری متمایزی از همان گرایش سیاسی. چون طبق این منطق، گرایش‌های سیاسی صرفاً به‌مدد ارجاع به عقاید بیان شده توسط عاملان سیاسی مشخص نمی‌شود، بلکه اساساً با ارجاع به ایده‌ها و کنش‌هایی رقم زده می‌شود که در مبارزه‌ی طبقاتی و سیاسی برای هژمونی نقش ایفا می‌کنند. اکونومیسم که هدف نقد لنین قرار داشت، الزاماً شامل تقلیل مبارزه‌ی سیاسی به اقتصادی نبود؛ در واقع این اکونومیسم غالباً به شکلی کاملاً انقلابی صورت‌بندی می‌شود. بدین ترتیب این اکونومیسم می‌توانست اشکال متعددی داشته باشد؛ از چپ تا راست. همان‌گونه که طی انقلاب ۱۹۰۵ نشان داده شد، و بار دیگر طی جنگ اول جهانی، هنگامی که لنین واژه‌های جدل‌های قبلی را برای انتقاد از بوخارین و همفکرانش به اتهام «اکونومیسم امپریالیستی» احیا کرد، تا انکار آن‌ها را در به‌رسمیت شناختن حق

<sup>۱۸</sup> نگاه کنید شاندررو ۲۰۰۷.

<sup>۱۹</sup> مقاله‌ی بحث‌برانگیزی نوشته‌ی یکاترینا کاسکوا، سوسیال‌دموکرات روس، که در سال ۱۸۹۹ منتشر و در آن از مارکسیسم راست‌کیش انتقاد و از دیدگاه‌های برنشتاین دفاع کرد.

تعیین سرنوشت ملل به‌عنوان یک بخش اساسی از سوسیالیسم انقلابی نشان دهد.<sup>۲۰</sup> بدین ترتیب، گرایش اکنومیسم اعطای امتیاز مؤثر به بورژوازی در حوزه‌ی بحث و عمل سیاسی و بدین وسیله و تا آن میزان محدود کردن سیاست طبقه‌ی کارگر به مسایل محدود صنفی و تطبیق سیاست سوسیالیستی به جنبش خودانگیخته‌ی مبارزه‌ی طبقاتی یعنی خطوط، اشکال و مسیرهای مبارزه‌ای را که توسط آن تجویز می‌شود، دربر می‌گیرد. یا دست‌کم از سوی هژمونی بورژوازی قابل‌احیا است. مبارزه بین گرایش‌های سیاسی در جنبش طبقه‌ی کارگر، دیگر نباید به مبارزه بین نظراتی تقلیل داده شود که با طبقه‌ی کارگر همساز است، و یا متعلق به لایه‌های اجتماعی تاریخاً منسوخ که با طبقه‌ی کارگر آمیخته شده است، بلکه باید آن نظراتی را دربر بگیرد که بر حسب منطق مبارزه‌ی سیاسی معاصر نیز درک می‌شود.

اگر چنین منطقی پایه‌ی استدلال لنین است، پس انتقاد او به بی‌تفاوتی نظری رابوچیه دلو در فصل اول «چه باید کرد؟» نباید آن‌گونه که لارس لی اعتقاد دارد صرفاً اهمیت جدلی داشته باشد، بلکه باید جزئی بنیادی از موضع سیاسی او نیز تلقی شود. یعنی به شیوه‌ای که او هژمونی پرولتاریا را در نظر می‌گیرد. چون معرفت به نظریه‌ی مارکسیستی به شکلی که در آن‌جا مطرح می‌شود، نه به‌عنوان معیاری از تحجر راست‌کیشی که با آن مخالفان خود را به خاطر کنار گذاشتن آن مورد حمله قرار دهد؛ بلکه مهم‌تر از آن هم‌چون شرط لازم برای درگیری آگاهانه با مسایل جدید و در برخی موارد بی‌سابقه‌ای که از طریق مبارزه علیه خودکامگی تزاری و در نتیجه برای موضع‌گیری در بستر سیاسی مشخص مطرح می‌شد. لنین می‌نویسد: نظریه برای مارکسیست‌های روسی اهمیت فوق‌العاده‌ای دارد، نه‌تنها به علت تسویه حساب ضروری با گرایش‌های غیرمارکسیستیِ تفکر انقلابی و ضرورت حاصل از «تمایز در عقاید متفاوت»، بلکه به‌علت نیاز به تکامل «توانایی استفاده از تجارب سایر کشورها به‌طور انتقادی و آزمون مستقل آن‌ها» و به سبب آن که «وظایف ملی سوسیال‌دموکراسی روس از نوعی هستند که در برابر هیچ حزب سوسیالیست دیگر در جهان قرار ندارد».<sup>۲۱</sup>

<sup>۲۰</sup>نگاه کنید به لنین ۱۹۶۴.

<sup>۲۱</sup>نگاه کنید به لنین ۱۹۶۲، ص ۳۷۰.

معنایش این است که دفاع از نظریه به تکامل بیش‌تر آن، با کاربست آن به مسایل جدید و هنوز حل‌نشده نیاز دارد. خطاهای نظری و اشتباهات عملی رابوچیه دلو را نه‌تنها باید با معیارهای تثبیت‌شده‌ی ارفورتی سنجید، بلکه علاوه بر آن باید از طریق درگیری با چالش‌هایی که نظریه و عمل مارکسیستی با آن روبه‌رو است دریافت.

توصیف جامع لارس لی در این مورد که «چه باید کرد؟» نمی‌تواند جدا از بستر سیاسی و مارکسیستی ارفورتی و ترجمان آن به سوسیال ماکراسی روسیه دریافت‌شده، خدمتی ضروری به تاریخ‌نگاری نظریه و عمل مارکسیستی است. من با عاریت گرفتن از استعاره‌ای از لنین باید بگویم که لارس لی در این امر بیش از حد انعطاف به خرج داده است. این امر در تفسیر محدود لارس لی از مفهوم محوری «اکنونیسم» بر حسب موضع اظهار شده‌ی برخی از اهداف جدل لنین قابل‌مشاهده است، گرچه لنین به‌صراحت به خوانندگان خود در برابر این‌گونه بدخوانی از مسأله هشدار می‌دهد. اما خطاهایی از این دست در پیش‌فرض‌های لارس لی درباره جایگاه نظریه‌ی مارکسیستی در استدلال لنین نیز به چشم می‌خورد. جایی که لنین توسل خود به تئوری را از منطق بحث درباره‌ی پیشنهادهای عملی استنتاج می‌کند - «ناشی‌گری اکنونیسم در مورد کاربرد عملی نظرات ما در ایسکرا به‌روشنی نشان می‌دهد که ما غالباً از لحاظ لغوی و ادبی به زبان‌های متفاوتی سخن می‌گوییم، و بنابراین نمی‌توانیم بدون این که هر بار از نو آغاز کنیم به تفاهم دست یابیم»<sup>۲۲</sup> - لارس لی متن «چه باید کرد؟» را تابع تمایز بین بخش‌های «حرفه‌ای» و جدلی می‌کند و بنابراین درک آن‌چه را که از حیث نظری در مباحثه و خوانش مهم است، به شکل اختلافی در شیوه‌ی زاید در گفتار و چیزی که مصرف جدلی دارد نشان می‌دهد. ضرورتی که لنین با اتکا به نظریه‌ی مارکسیستی ابراز می‌کند، برای درک آن‌چه که در بحث درباره برنامه‌ی عملی هژمونی پرولتاریا مهم است. بدین شکل موضوع ضروری و مناسب برای احیای متن «چه باید کرد؟» به افراط می‌رود و در واقع به انحراف خود متن می‌انجامد. در پایان لارس لی استدلال لنین را به بستر ارفورتی‌اش تقلیل می‌دهد و بدین وسیله نوآوری آن را نادیده می‌گیرد. و به‌طور

<sup>۲۲</sup> نگاه کنید به لنین ۱۹۶۲ س، ص ۳۵۰.

متناقض این شیوهی عمل می‌تواند ویژگی اساسی متن را آن طور که توسط لنین طرح شده نادیده بگیرد. یعنی درک لنین از اکونومیسم، به‌عنوان یک جریان سیاسی در پیوند با تلاش بورژوازی لیبرال نوحاسته برای هژمونی در انقلاب دموکراتیک. وقتی یک اثر موضوع مورد بحث را به چالش می‌طلبد می‌تواند تمایزهای غیر قابل تردید را روشن کند و روابط درون واقعیت را که در جستجوی آن است دریابد. هنگامی که این واقعیت معطوف به بستر سیاسی است که این اثر در آن نوشته شده است، ممکن است مختصاتی را که بستر در آن فهمیده می‌شود تغییر دهد. به این معنا اثری نظیر «چه باید کرد؟» لنین می‌تواند بستر مادی خود را از نو ایجاد کند.

### مشخصات منبع اصلی:

Alan Shandro, Text and Context in the Argument of Lenin's What Is to Be Done?, Historical Materialism 18 (2010) 75–89

## منابع

- Harding, Neil 1977, *Lenin's Political Thought: Theory and Practice in the Democratic Revolution*, London: Macmillan .
- Lenin, V.I. 1962a [1901], 'The Persecutors of the Zemstvo and the Hannibals of Liberalism', in *Collected Works, Volume 5*, Moscow: Progress Publishers .
- ۱۹۶۲—b [1901], 'A Talk With Defenders of economism', in *Collected Works, Volume 5*, Moscow: Progress Publishers .
- ۱۹۶۲—c [1902], *What Is to Be Done?*, in *Collected Works, Volume 5*, Moscow: Progress Publishers .
- ۱۹۶۲—d [1907], 'Preface to the Collection Twelve Years', in *Collected Works, Volume 5*, Moscow: Progress Publishers .
- ‘A Caricature of Marxism and Imperialist economism’, in *Collected Works, Volume 23*, Moscow: Progress Publishers . [۱۹۱۶].
- Lih, Lars 2006, *Lenin Rediscovered: 'What Is to Be Done?' in Context*, Historical Materialism Book Series, Leiden: Brill .

**Shandro, Alan 1995, 'Consciousness from Without: Marxism, Lenin and the Proletariat', *Science & Society*, 59, 3: 268–97.**

**'۸/۱۹۹۷ —Karl Kautsky: On the Relation of Theory and Practice', *Science & Society*, 61, 4 .۵۰۱–۴۷۴:**

**'۲۰۰۷ —Lenin and Hegemony: The Soviets, the Working Class, and the Party in the Revolution of 1905', in *Lenin Reloaded: Toward a Politics of Truth*, edited by Sebastian Budgen, Stathis Kouvelakis and Slavoj Zizek, Durham, NC.: Duke University Press.**